

مثل شهید آستانه‌پرست، استاد سروپها، غلامرضا اسفندیاری، حاج عزیز آجیل چی و حاج محمد و حاج عبد... دوستخواه و مر حوم پدرم، سید علی اکبر کشمیری، کنارم بودند و هر طور که دستشان می‌رسید کمک می‌کردند.

اما نحوه کمک کردن به این کودکان که حالاتعداد زیادی از آن‌ها بزرگ شده‌اند و برای خود دکتر، مهندس، معلم و کارمند شده‌اند و به حدود ۶۰۰ نفر افزایش یافته‌اند در نوع خود جالب است. کشمیری می‌گوید: گروه بازرسی مسئول بررسی وضعیت خانواده یتیم است. بعد محرز شدن بی بضاعت بودن یتیم، او و خانواده اش به عضویت مؤسسه در می‌آیند و از کودکی تا بزرگسالی، که برای خود جایگاهی پیدا کنند و تشکیل خانواده بدهند، تحت حمایت هستند. حمایت‌ها توسط یک گروه ویژه به اسم «دایی‌ها» انجام می‌شود و خورد و خوراک و هزینه تحصیل و پوشاک و دوا و دکتر و همه نیازهای آن‌ها و خانواده شان را در بر می‌گیرد. در واقع، دایی‌ها رابط بین ما و بچه‌ها هستند تا عزت نفس بچه‌ها حفظ شود.

پذیرایی از ۱۲۰۰۰ میهمان در یک شب

وقتی رسیدگی به امور بچه‌های یتیم را در مؤسسه‌اش در خیابان آزادی ۹ سر و سامان می‌دهد، رونق دادن به مجلس‌های قرآن و دعای ندبه هم و غمش می‌شود. او بچه محله نوغان بوده و می‌خواسته است برای محله‌اش کاری ماندگار انجام دهد. از همین رو، انگشت روی زمین هزار و چهار صد متری ای می‌گذارد که در اواسط کوچه‌ای بود که امروز به طبرسی ۱۶ معروف است.

کشمیری بخش‌های مختلف این ساختمان را چنین معرفی می‌کند: سال ۱۳۷۰ شروع کردیم به ساخت بنا، هر چند وقت یک‌بار یک قسمت از رami ساختیم تا اینکه بعد چند سال تکمیل شد. چند حیاط دارد، دو حسینیه بزرگ و یک حسینیه کوچک‌تر که برای مراسم عزاداری است. آشپزخانه و سرویس بهداشتی و خانه خادم هم ساختیم. طبقه بالایی آن هم اتاق‌های متعددی دارد که کتابخانه و پاتوق فرهنگی است؛ یعنی هم آموزش قرآن برای خانم‌ها داریم، هم آموزش کامپیوتر و کلاس زبان انگلیسی و کلاس‌های هنری مثل خیاطی و خیلی کارهای دیگر.

او از برنامه‌های متعدد فرهنگی‌ای که برای اهالی محله در این مکان برگزار می‌شود چشم می‌پوشد و درباره فعالیت‌های مذهبی در این مکان مقدس می‌گوید که وجه خاصی به آن بخشیده است: ولادت و شهادت امام جعفر صادق (ع) برنامه مفصل و باشکوهی برگزار می‌کنیم. ماه مبارک رمضان هر شب افطاری می‌دهیم. مثلاً یک شب هیئات مشهد را برای برنامه افطاری دعوت می‌کنیم، شب دیگر کاسبان را، غروب دیگر رفتگران و زحمتکشان خدمات شهری و همین‌طور الی آخر. شب‌های احیا، هر سه شب، هم مراسم احیا می‌گیریم و هم با سحری از آن‌ها پذیرایی می‌کنیم.

او محرم و صفر این پایگاه فرهنگی و مذهبی را همچون سایر مناسبت‌ها پررونق می‌داند و گواهی هم برای این صحبتش می‌آورد: سه سال پیش فقط در یک مجلس ابا عبد... (ع) از ۱۲ هزار نفر پذیرایی کردیم.

مهدکودک قرآنی

سید جعفر حیاط مجزای دیگری که در مجاورت بیت‌الصادق است را به مهد قرآن اختصاص داده است. او در این زمینه می‌گوید: اینجا برای بچه‌ها و مادرانشان است تا قرآن یاد بگیرند. یک سال هم آن‌را به صورت رایگان در اختیار جامعه‌القرآن قم دادم تا به بچه‌های بزرگ‌تر از چهار سال قرآن خواندن صحیح یاد دهند. برنامه‌های خوبی دارد. برای اینکه مادران این بچه‌ها هم هنری یاد بگیرند، در یکی از کلاس‌های این مکان به خانم‌ها خیاطی آموزش داده می‌شود.

چند قالی لازم دارید؟

طبق گفته این خادم پیر، کار مؤسسه فرهنگی و مذهبی و حتی خیریه‌اش هیچ‌گاه لنگ نمانده است. او برای این ادعایش مثالی عینی می‌آورد و می‌گوید: سال ۱۳۸۷ ایزوگام کار آورده بودم تا بخشی از پشت بام را ایزوگام کند. بر اثر بی احتیاطی و غفلت، پشت بام آتش می‌گیرد. من آن موقع کشیک کفش داری حرم بودم. به محض اینکه این خبر را به من دادند، خودم را به آنجا رساندم. در این حادثه، حسینیه بزرگ و بنای اصلی ساختمان تخریب شد. دستگاه صوت و قالی‌ها و در و دیوار کاملاً از بین رفت اما از هیچ‌کسی کمک طلب نکردم. صبح روز بعد حادثه، حاج علی اصغر خرسندی که کاسب بود و موضوع آتش‌سوزی را شنیده بود، به من زنگ زد و گفت: سید! شنیده‌ام آتش‌سوزی شده است. چند تا قالی لازم دارید که بفروسم؟ گفت: ۵۰ تا. گفت بیایید از فلان جا قالی‌ها را ببرید!

تحول یک شبه

او خاطرات ریز و درشتی از این بنا و آدم‌هایی که در آن آمده و رفته‌اند دارد: خیلی از بزرگان و علما اینجا آمده‌اند و منبر رفته‌اند مثل آیت... صدیقی، حجج اسلام دانشمند، راشد یزدی و خیلی‌های دیگر.

لیخنذر زبانی از مرور خاطرات روزهای دیر و دور به لبش می‌نشیند و می‌گوید: این مکان متعلق به زائر و مجاور است. در ایام پیک زائر و مناسبت‌ها که هیئت‌های زیادی به مشهد می‌آیند، این مکان را با هماهنگی قبلی به رایگان در اختیار زائران قرار می‌دهیم. یک شب یکی از دوستان با

من تماس گرفت و خواست این مکان را برای اقامت موقت در اختیار چند خانم تهرانی قرار دهم. خانم‌ها آمدند اما آن قدر ظاهر و پوشش نامناسب و آرایش غلیظی داشتند که یک لحظه ماندم چه کنم. به هر حال، باید قبول کنیم بناهای مذهبی و محضر خدا و امام رضا (ع) حرمت دارد و باید حد و حدودها را نگه داشت. تردید داشتم که اقامت آن‌ها در این مکان کار درستی است یا نه. خواستم تذکر بدهم که منصرف شدم. با خودم گفتم امام رضا (ع) اجازه داده است این‌ها به دیدنش بیایند؛ من چه کاره‌ام. فردای آن روز، بی آنکه حرفی به آن‌ها زده باشم، آن‌ها را با ظاهری متفاوت دیدم. همه‌شان محجبه شده بودند و هیچ آرایشی نداشتند. خیلی خوش حال شدم که بی آنکه چیزی بگویم متحول شده بودند. آن خانم‌ها گفتند: «ما تصمیم گرفته‌ایم از این به بعد پوشش اسلامی داشته باشیم.» این موضوع برای من خیلی عجیب بود.

سنگ جلو پایمان است

نیکوکار شصت و هفت ساله و قدیمی محله نوغان که خاطرات آن روز او را به وجد آورده است، حرف‌هایی دیگری هم داشت که بوی گلایه دارد و اندوه بر چهره‌اش می‌نشانند. می‌گوید: انتظار دارم در دلدل‌ها و گلایه‌هایم را چاپ کنید.

او سپس انگشت اشاره‌اش را سمت شهرداری می‌گیرد و می‌گوید: گاهی شهرداری از بیت‌الصادق به عنوان یک پایگاه فرهنگی فعال برای فعالیت‌هایش استفاده می‌کند. مثلاً ما برنامه برگزار می‌کنیم و حتی شهرداری و افرادی را که این ارگان معرفی می‌کنند برای مراسم مختلف دعوت می‌کنیم. شهرداری فقط بنری می‌زند و بی آنکه یک ریال کمک کند، برنامه را به نام خود تمام می‌کند. ما کمک نمی‌خواهیم. فقط چوب لای چرخ مانگدارند و سنگ جلو پای ما می‌نهند و چون هدف من و سایر اعضای گروهان شخصی نیست و فقط برای مردم و اشاعه دین خدا و اهل بیت (ع) است.

او ادامه می‌دهد: زمانی می‌خواستیم کف حیاط را برای تمیزی بیشتر سنگ فرش کنیم. اجازه ندادند. یا سقف فایبرگلاس بزنم تا افراد بیشتری در مناسبت‌ها و گرما و سرمای هوا فضای حیاط استفاده کنند و اذیت نباشند اما اجازه ندادند. الان هم شهرداری می‌خواهد اینجا را از ما بخرد و جای دیگری معوض بدهد. متأسفانه جای جدید اصلاً راضی‌کننده نیست و قیمت آن خیلی کمتر از ملک اصلی بیت‌الصادق است. آن‌ها سال‌ها پیش مجوز ساخت زائرسرای ارزان قیمت، بنای مذهبی و... را دادند اما این وعده‌ها تاکنون عملی نشده است.

